

## شخصیت و شخصیت پردازی در مقامات حریری

دکتر فیروز حریری<sup>۱</sup>

محمد حسین کاکوئی<sup>۲</sup>

### چکیده

شخصیت، در مقامات حریری، عنصر اصلی و محور همه مقامات است. شخصیت‌های اصلی، در غالب مقامات، ایستا به نظر می‌رسند اما به سبب حرکت رو به رشد با فراز و نشیب و تغییرات فکری، روحی، اعتقادی و فیزیکی، از مقامه نخست تا مقامه آخر به عنوان یک داستان بلند، شخصیت‌هایی پویا به حساب می‌آیند. شخصیت‌های فرعی در مقامات حریری، شخصیت‌هایی ساده و ایستا هستند که به ندرت تا حد شخصیت اصلی پیش می‌روند و به جای آنها ایفای نقش می‌کنند. این توجه و اهمیت نسبت به شخصیت، مقامات حریری را در شمار داستان‌های شخصیت پرداز قرار داده است.

**کلید واژه‌ها:** شخصیت، مقامات، حریری

### مقدمه

مقامه در لغت به معنی مجلس و پند و اندرز و جماعت مردم است و در اصطلاح اثری است ادبی در قالب داستانی با شخصیت‌های محدود و گفتگوی زیاد با موضوع گدایی و محتوای انتقادی نسبت به جامعه. مقامات اثر ادبی کهن عربی و یادگار عصر عباسی

---

۱- استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

۲- کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس

است که تحت تأثیر عواملی چند از جمله شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توسط بدیع الزمان همدانی ابداع شد و بوسیله ابوالقاسم حریری به تکامل رسید و تا دوره نهضت ادبی عربی با تغییر و تحول نوسانی در جنبه‌های مختلف، به نگارش در آمده است. این نوع ادبی توسط هر نویسنده‌ای که نوشته شد بُعدی از آن برجسته شد، بُعد لفظی، بلاغت، محتوا، قالب و غیره.

آنچه که در مورد این نوع ادبی بحث بر انگیز شد جنبه داستانی آن است که نظرات متعدد و گاه متناقض را به خود اختصاص داده است. برخی مانند محمد غنیمی هلال (غنیمی هلال، ص ۱۸۰)، محمد التونجی (التونجی، صص ۸۱۶-۸۱۷)، یوسف نور عوض (نور عوض، ص ۸) مقامه را داستان می‌دانند، برخی مانند موسی سلیمان (سلیمان، الأدب القصصی، صص ۳۴۳-۳۴۵، القصص اللغوی، صص ۱۰-۱۱)، طه ندا (ندا، ص ۱۷۴)، پطرس بستانی (بستانی، ص ۳۹۰) آن را به خاطر نداشتن برخی عناصر چون شخصیت، حادثه، گفتگو و غیره، از حیطة داستانی خارج می‌کنند و برخی نیز مانند شوقی ضیف نظرات متفاوتی در این زمینه دارند؛ وی گاه می‌گوید: « حکایتی کوتاه بر اساس گفتگو بین قهرمان و راوی است » (ضیف، تاریخ الأدب العربی عصر دول و امارات، ص ۶۹۹) و گاه می‌گوید: « بیشتر از یک سخن کوتاهی نیست که در مجموع با گفتگویی محدود، شکل داستانی به خود گرفته است » (ضیف، فن المقامه، ص ۸) و گاهی نیز می‌گوید: « نوعی داستان کوتاه با حرکات نمایشی است که گفتگو در آن میان دو شخصیت قهرمان و راوی انجام می‌گیرد ». (ضیف، الفن و مذهب، ص ۲۴۶) در مورد عناصر نوین داستان نویسی در مقامات حریری نیز نظرات متفاوتی از طرف صاحب نظران ارائه شده است؛ چنانکه برخی مانند حنا الفاخوری (الفاخوری، ص ۶۲۰) آن را دارای پیرنگی ضعیف می‌دانند و برخی دیگر مانند ناصر عبدالرازق الموفی (الموفی، ص ۷۸)، کل آن را یک داستان در نظر گرفته و آن را دارای پیرنگی منسجم می‌دانند.

در بین انبوه مقامات، مؤثرترین اثر، اثر ماندگار حریری یعنی مقامات حریری است که تک ستاره آسمان مقامه نویسی است. حریری در مقامات خود هم به لفظ پرداخته است هم به داستان. داستانهای او بیشتر بر مدار شخصیت است، عنصری اصلی که

بدون آن، داستان و حوادث آن بی معنا خواهد بود. در داستانهای مقامات حریری، شخصیت بیشتر جلب توجه می‌کند، و حریری سعی دارد تمام حوادث و وقایع را متوجه او کند و به وسیله او، آراء و افکار خود را ارائه دهد.

آنچه که این تحقیق به آن می‌پردازد، جنبه داستانی مقامه با تکیه بر عنصر شخصیت است تا همه مقامات را به صورت علمی بررسی شود و شخصیت و انواع و شیوه‌های پرداخت آن در مقامات تجزیه و تحلیل گردد و نتیجه‌ای در خور بدست آید. اما این اثر را می‌توان از جنبه‌های دیگری چه داستانی و چه غیر داستانی - بررسی کرد تا ارزش آن هر چه بیشتر و بهتر نمایان شود. جنبه‌هایی چون خیال و چگونگی به‌کارگیری آن در مقامات - که حریری از قدرت خیال خلاق خود، این اثر را ساخته است - و عناصر دیگر داستانی مانند حادثه، صحنه و یا به ویژه گفتگو و نقش آن در صحنه پردازی و شخصیت پردازی، که هر یک آنها تحقیقی مستقل را می‌طلبند.

### ۱- شخصیت و اهمیت آن

شخصیت یعنی مجموعه خصوصیتی که حاصل برخورد غرایز و امیال نهفته انسان با دانش‌های اکتسابی او در زمینه‌های مختلف اجتماعی است و در اصطلاح، فرد ساخته شده‌ای است که مانند اشخاص واقعی از ویژگی‌هایی برخوردار است و با این ویژگی‌ها در داستان یا نمایش ظاهر می‌شود (داد، ص ۱۷۵)

شخصیت، مخصوص داستان نیست بلکه «رکن اصلی هر اثر ادبی به شمار می‌رود» (دقییان، ص ۷۵) و در داستان نیز از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است تا آن حد که از آن به عنوان «موتور داستان» (دانشنامه ایرانیکا، ص ۲۱) یاد شده است که اگر خوب پرداخت شده باشد «می‌تواند اجزای دیگر را هر چند که ضعیف باشند جبران کند و داستان را زنده نگه دارد». (همان) و به خاطر همین قدرت و توان زیاد شخصیت در اثر گذاری «می‌تواند به خواننده‌اش روحیه بدهد و محرک رفتار او باشد» (سینگر، ص ۲۱۵) در شناخت خود و دیگران یاریش کند و در زندگی، او را به اتخاذ تصمیم‌های جدید هدایت کند. زندگی شخصیت، تنها منحصر در داستان نیست بلکه خارج از آن در قالب

تک تک خوانندگانش می‌تواند ادامه یابد؛ زیرا «می‌تواند به آنها زندگی جدیدی ببخشد.» (حکیم، ص ۲۲۴) بنابراین شخصیتی که بتواند از چنین توان بالایی برخوردار باشد باید «مثل انسان حقیقی غیر داستانی، آزادی عمل داشته باشد و هر کار و عملی را که دوست دارد [مثبت یا منفی] انجام دهد و به هر نتیجه‌ای که می‌خواهد برسد، چه موفق شود و چه موفق نشود.» (بهشتی، ص ۴۱) چنان آزادی عملی که گاه «اختیار از دست نویسنده می‌گیرد و او را به دنبال خود می‌کشاند» (میر صادقی، ادبیات داستانی، ص ۴۱۹) و گاه چنان خوب عمل می‌کند که حتی خود «نویسنده نیز با او هم احساسی پیدا می‌کند، زندگی و حرکتش را با او هماهنگ می‌کند و موفقیت و شکست او را موفقیت یا شکست خود قلمداد می‌کند.» (نجم، ص ۵۳)

هر چند شخصیت، اهمیت فوق العاده‌ای در داستان پردازی دارد و «توجه به آن، با ارزش‌تر از تکیه بر حوادث است» (آمین، ص ۱۲۴) اما باید در نظر داشت که در این کار نیز نباید اغراق شود؛ زیرا «هر داستان به اندازه طرح و مضمونش، استعداد و توان پرورش تعداد معینی از شخصیت‌ها را دارد.» (گودینی) هر چه تعداد شخصیت‌ها بیشتر باشد مسلماً به سامان رساندن آنها دشوارتر است و چه بسا اگر از حد بگذرد باعث ضعف یا انحراف داستان شود.

شخصیت‌ها هر چند دارای آزادی عمل هستند اما این آزادی آنها تابع ضوابط خاص خود است؛ مثلاً حتی در داستان‌های غیر واقعی (داستان‌های تخیلی و وهمی) نیز باید به گونه‌ای تصویر شوند که باور کردنی و قابل پذیرش باشند؛ یعنی خواننده را به عکس العمل وادارند؛ یا همدردی و موافقت او را برانگیزند و یا او را به واکنش در برابر اعمال و رفتارشان وادارند.

برخی از عواملی که می‌توانند شخصیتی زنده و قابل قبول ارائه دهند عبارتند از:

- ۱- شخصیت‌ها باید در رفتار و خلیاتشان ثابت قدم و استوار باشند و در موقعیت‌های مختلف تغییر نکنند و در صورت تغییر، دلیلی برای آن وجود داشته باشد.
- ۲- اعمال و رفتار شخصیت‌ها و تغییر آنها باید دارای انگیزه معقولی باشد ولو اینکه علت در پایان داستان مشخص شود.

۳- شخصیت باید پذیرفتنی و واقعی جلوه کند، نمونه مطلق خوبی یا بدی نباشد بلکه ترکیبی از آن دو باشد و در عین حال، ترکیبی از خصلت‌های ضد و نقیض نباشد. (میرصادقی، عناصر داستان، ص ۸۴، سلیمانی محسن، صص ۴۹-۵۰، حسن سلیمانی، صص ۴۶-۴۹) و به تعبیر برخی «خاکستری باشد نه سیاه سیاه (بد بد) و نه سفید سفید (خوب خوب) بلکه ترکیبی از آنها.» (وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ص ۲۲)

## ۲- شخصیت و انواع آن در مقامات حریری

شخصیت، عنصر اساسی مقامات است و بقیه عناصر را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. داستان مقامات نیز داستان انسان‌های مختلف، با رویکردهای مختلف جامعه‌عباسی عصر حریری است که در قالب شخصیت‌های محدود مقامه، به نمایش گذاشته می‌شود و بدین ترتیب، جامعه‌ای محدود ولی واقعی، در مقامات نمایان می‌شود و حریری با این ویژگی، خواننده را با خود همراه می‌کند.

از آنجا که شخصیت‌ها مخلوق ذهن خلاق نویسنده هستند و «نویسنده به نوعی نقش یک بازیگر را ایفا می‌کند» (فلکی، ص ۲۶) می‌توان شخصیت اصلی و تنها بازیگر داستان‌ها را نویسنده و ذهن خلاق او فرض کرد، بر این اساس می‌توان گفت که تنها شخصیت کل مقامات، خود حریری است که در پشت دیگر شخصیت‌ها اعم از اصلی و فرعی پنهان می‌شود و آراء و افکار خود را از طریق آنها و از زبان آنها ارائه می‌کند. چنان که گفته شده است: «حریری از واقعیت [جامعه] کمک گرفت تا آراء و افکارش را منعکس کند چه از زبان حارث باشد و چه از زبان ابوزید.» (الصاوی الجوبینی، ص ۱۲۸) اما ورای این شخصیت پنهان که در بین سطور و با دید "بین متنی" باید آن را جست، داستان‌ها و از جمله آنها مقامات، دارای شخصیت‌هایی هستند که باعث حیات آنها می‌شوند.

## ۲-۱- شخصیت‌های اصلی

شخصیت‌های اصلی مقامات، غالباً در دو شخصیت راوی (حارث) و قهرمان (ابوزید) خلاصه می‌شود و بقیه اشخاص به تبع این دو شخصیت می‌آیند. حارث و ابوزید در مقامه نخست با هم آشنا می‌شوند: «...وَأَنْتَنِي عَنْهُمْ مُثْنِيًّا، وَجَعَلَ يُودِعُ مَنْ يُشِيعُهُ، لِيَخْفِيَ عَلَيْهِ مَهْيَعُهُ، وَ يُسَرِّبُ مَنْ يَتَّبِعُهُ، لِكَيْ يُجْهَلَ مَرَبُّهُ. قَالَ الْحَارِثُ بْنُ هَمَّامٍ: فَأَتَيْتُهُ مُوَارِيًّا عَنْهُ عِيَانِي، وَ قَفَوْتُ إِثْرَهُ مِنْ حَيْثُ لَأَيَّرَانِي؛ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَعَارَةِ فَأَنْسَابَ فِيهَا عَلِيَّ غَرَارَةَ فَأَمَهَلْتُهُ رَيْثَمَا خَلَعَ نَعْلَيْهِ، وَ عَسَلَ رِجْلَيْهِ ..... فَوَجَدْتُهُ مُحَاذِيًّا لِتَلْمِيذِ عَلِيٍّ خُبْزِ سَمِيدٍ وَ حَدِيٍّ حَنِيدٍ وَ قُبَالْتَهُمَا خَابِيَّةً نَبِيدٌ فَقُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا أَيْ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ خَبْرَكَ وَ هَذَا مَخْبِرَكَ؟ فَزَفَرَ زَفْرَةَ الْقَيْظِ وَ كَادَ يَتَمَيِّزُ مِنْ الْقَيْظِ..... (تا اینکه در فته لویی کوتاه با شاررد او می‌فهمد که او ابوزید است) فَقَالَ: هَذَا أَبُو زَيْدِ السَّرُوجِيِّ، سِرَاجُ الْغُرَبَاءِ، وَ تَاجُ الْأَدْبَاءِ.» (الشريسي، ج ۱، ص ۳۹)<sup>۱</sup> بعد از آن پیوسته در شکل و قیافه‌های مختلف و متنوع، با هم روبرو می‌شوند و محور حوادث و وقایع داستان‌های مقامات قرار می‌گیرند.

شخصیت‌های مقامات را نباید در تک تک مقامات به طور مجزا بررسی کرد؛ زیرا هر یک از مقامات مستقل، توان و مجال کافی برای پرداخت کامل شخصیت را ندارند و شخصیت در آنها ناقص به نظر می‌رسد. بنابراین بهتر است این عنصر نیز مثل دیگر عناصر در کل مقامات به عنوان یک واحد، بررسی شود.

۲-۱-۱- شخصیت حارث بن همام: اولین شخصیتی که خود را در مقامات نشان می‌دهد راوی (حارث بن همام) است. او غالباً در آغاز، با بیان مستقیم یا غیر مستقیم خود را معرفی می‌کند، فقط از ظواهر سخن می‌گوید، به ندرت از درونیات خود چیزی می‌گوید و یا تحلیلی از شخصیت خود ارائه می‌دهد: «... فَلَبَيْتُهُ مُمْتَطِيًّا شِمْلَةً وَ مُنْتَضِيًّا عَزْمَةً مُشْمَعَلَةً فَلَمَّا أَلْقَيْتُ بِهَا الْمَرَّاسِيَّ وَ شَدَدْتُ أَمْرَاسِيَّ وَ بَرَزْتُ مِنَ الْحَمَّامِ بَعْدَ سَبْتِ رَاسِي...»<sup>۲</sup> همان، ج ۱، ص ۱۸۱، «شَهَدْتُ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ فِي بَعْضِ مَسَاجِدِ الْمَغْرِبِ فَلَمَّا أَدَيْتَهَا بِفَضْلِهَا وَ

۱ - أنتنى: برگشت، المهيع: راه روشن، يسرب: پراکنده می‌کند، المربع: منزل، مواریاً: پنهانی، عیانی:

خودم راه قفوت: دنبال کردم، إنساب: داخل شد، ریثما: مدت.

۲ - ممتطياً: سوار، شمله: شتر تندرو، منتضياً: شمشیر کشیده، اراده را مثل شمشیری دانست که از غلاف بر کشید، مشمعله: تیز.

شَفَعْتُهَا بِنَفْلِهَا...»<sup>۱</sup> (ا همان، ج ۲، ص ۷۵)، «لَهَجْتُ مُدِ اخْضَرَ لِإِزَارِي وَ بَقَلَ عِذَارِي...»<sup>۲</sup> (همان، ج ۴، ص ۱۹)، «وَ كُنْتُ يَوْمَ مَعْنِدِ خَفِيفِ الْحَاذِ وَ حَثِيثِ النَّفَاذِ...»<sup>۳</sup> (الشريسي، ج ۴، ص ۱۷۹).<sup>۴</sup> به ندرت حيله به کار می برد اما به همین میزان نیز معترف است «وَ عَدْتُهُ وَعَدًّا أَبْرَزُهُ الْحَيَاءُ وَ فِي الْقَلْبِ أَشْيَاءُ»<sup>۵</sup> (همان، ج ۳، ص ۱۹۰). در همه مقامات - ولو صرفاً به عنوان راوی - حضور دارد اما در هیچ یک از اپیزودها وارد نمی شود. در برخی مقامات حضور و نقش حارث بیشتر از ابوزید است؛ از جمله مقامات و بریه، سمرقندیه و واسطیه که حوادث آنها بیشتر پیرامون حارث می گردد. در برخی مقامات نیز فقط در آخر آن حاضر می شود تا ابوزید را بشناسد و از این طریق گره ها و ابهامات را بر طرف کند و مقامه را به پایان ببرد (مثل مقامات شیرازیه و صعديه).

حارث در مقامه حلوانیه، در چند عبارت کوتاه، دوران کودکی و نوجوانی را پشت سر می گذارد و وارد مرحله رشد عقلی و بلوغ فکری می شود «كَلِفْتُ مُنْذُ مِيطَتْ عَنِّي التَّمَائِمُ وَ نِيطَتْ بِي الْعَمَائِمُ بِأَنْ أَعْشَى مَعَانَ الْأَدَبِ وَ أَنْضِي إِلَيْهِ رَكَائِبَ الطَّلَبِ»<sup>۶</sup> (همان، ج ۱، ص ۴۰) و در مقامه تفلیسیه، دوران نوجوانی را طی می کند «عَاهَدْتُ اللَّهَ تَعَالَى مُذْ يَفَعْتُ أَنْ لَا أُؤَخِّرَ الصَّلَاةَ مَا اسْتَطَعْتُ فَكُنْتُ مَعَ حَوْبِ الْفُلُوتِ وَ لَهُوَ الْخَلَوَاتِ أَرَاعِي أَوْقَاتَ الصَّلَاةِ...»<sup>۷</sup> (همان، ج ۳، ص ۱۷۰) و در مقامه تنیسیه به مرحله میان سالی می رسد «أَطَعْتُ دَوَاعِي التَّصَائِبِ فِي غُلُوءِ شَبَابِي فَلَمْ أَزَلْ زِيْرًا لِلْغَيْدِ وَ أَدْنَاً لِلْأَعَارِيدِ إِلَيَّ أَنْ وَافِيَ النَّذِيرُ وَ وُلِّيَ الْعَيْشُ النَّضِيرُ...»<sup>۸</sup> (همان، ج ۴، ص ۸۲).

۱ - شفعتها: ادامه دادم، افزودم، النفل: نافله، مستحبی.

۲ - لهجت: مشتاق شدم، إخضر الإزار: کنایه از جوانی، بقل العذار: سبیل در آمد.

۳ - خفیف الحاذ: کم خرج، کم مال و فرزند، حثيث النفاذ: تند و چابک.

۴ - کلفت: مشتاق شدم، میطت: گرفته شد، نیطت: آویخته شد، معان: مکان. أنضی: لاغر و خسته کنم، رکائب: شتران.

۵ - یفعت: جوان شدم، الجوب: پیمودن.

۶ - التصایب: عشق یا تظاهر به آن، غلواء الشباب: اول آن، زیراً: زیاد ملاقات کننده، الغید: زنان میان باریک، وافی النذیر: پیری آمد، النضیر: تازه، خرم.

حارث شخصیتی پویاست<sup>۱</sup>؛ در طول مقامات، از لحاظ شخصیتی، چه از بعد مادی و چه از بعد اخلاقی و معنوی، تغییراتی پیدا می‌کند که فراز و نشیب زیادی دارد؛ متعهد به نماز اول وقت است «عَاهَدْتُ اللَّهَ تَعَالَى مَذَّيَعْتُ أَنْ لَا أُؤَخِّرُ الصَّلَاةَ مَا اسْتَطَعْتُ» (همان، ج ۳، ص ۱۷۰) دین را پناهگاهی در برابر اندوه‌ها می‌داند «أَشْعِرْتُ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ هَمًّا بَرَّحَ بِي اسْتِعَارُهُ وَ لَاحَ عَلَيَّ شِعَارُهُ وَ كُنْتُ سَمِعْتُ أَنَّ غَشِيَانَ مَجَالِسِ الذَّاكِرِ يَسْرُونَ غَوَاشِيَ الْفِكْرِ فَلَمْ أَرِ لِإِطْفَاءِ مَا بِي مِنَ الْجَمْرَةِ إِلَّا قَصْدَ الْجَامِعِ بِالْبَصْرَةِ...» (همان، ج ۴، ص ۲۵۳)<sup>۲</sup> گاه فقیر و محتاج است که از سر نیاز، آواره شهرهای دیگر می‌شود «طَوَّحْتُ بِي طَوَائِحَ الزَّمَنِ إِلَى صَنْعَاءِ الْيَمَنِ فَدَخَلْتُهَا خَاوِيَ الْوِفَاضِ بَادِي الْإِنْفَاضِ لِأَمَلِكُ بُلْغَةَ وَ لَا أُجِدُّ فِي جِرَائِي مُضْعَغَةً»<sup>۳</sup> (همان، ج ۱، ص ۲۷)، «حَلَلْتُ سُوقِي الْأَهْوَازِ، لَايَسًا حُلَّةَ الْإِعْوَازِ، فَلَبِثْتُ فِيهَا مُدَّةً أَكَابِدُ شِدَّةً وَ أَرْجِي أَيَّامًا مُسَوِّدَةً...» (همان، ج ۳، ص ۴۳)<sup>۴</sup> و گاه مانند دیگر افراد جامعه از فقر و فقیر، کمی متنفر است و به آنها اهمیت نمی‌دهد «أَلْفَيْنَا بِهَا شَيْخًا عَلَيْهِ سَحْقُ سِرْبَالٍ وَ سَبْجٌ بِالِ فَعَاثَتِ الْجَمَاعَةُ مَحْضَرُهُ.... فَلَمَّا لَمِحَ مِنَّا اسْتِنْقَالَ ظِلِّهِ وَ اسْتَبْرَادَ ظِلِّهِ تَعَرَّضَ لِلْمُنَافَثَةِ فَصُمْتُ وَ حَمَدَلُ بَعْدَ أَنْ عَطَسَ فَمَا شُمَّتْ فَأَخْرَدَ يَنْظُرُ فِيمَا آلتَ حَالُهُ» (همان، ج ۲، ص ۱۸۹)<sup>۵</sup> حال آنکه همین شخص، در

۱ - شخصیت پویا: (سخن‌سخ‌حسنا خ‌لذرحضرس آست ل‌دژس‌ژزخشخا) شخصیتی که همیشه در تغییر و تحول باشد و جنبه‌ای از شخصیت و تفکر یا خلق و خوی او در جهت تعالی یا تباهی، دگرگون شود. این تغییر و تحول نیز برای خود شرایطی دارد از جمله اینکه: (أ) تغییرات، چه در خود شخصیت و چه توسط او در دیگران، باید در حد توانایی و امکانات او باشد. (ب) شرایط و عوامل طبیعی شخصیت، دقیقاً متناسب با تغییر روی داده باشد؛ یعنی تغییر در حد کافی، معلول آن شرایط باشد. (ج) بین تغییر ایجاد شده و میزان اهمیت آن از نظر زمانی، تناسب وجود داشته باشد [مثل تبدیل ابوزید به صوفی]. (جمال میرصادقی، عناصر داستان، ص ۹۳-۹۴، محسن سلیمانی، پیشین، ص ۵۶-۵۵، حسن سلیمانی، پیشین ص ۵۲-۵۱، و سیما داد، پیشین، ص ۱۷۸).

۲ - برّح: شدت یافت، الاستعار: شعله ور شدن، الشعار: پوشش، غشیان: حاضر شدن یسرو: آشکار میکند، الغواشی: پوششها.

۳ - خاوی الوفاض: با توشه دان خالی، الإنفاض: فقر، البلغة: توشه یک روزه، مضغعة: لقمه.

۴ - سوقی الأهواز: رودی از میان اهواز می‌گذشت و در دو طرف آن بازار تشکیل می‌شد، حلة الإعواز: لباس فقر، أكابد: رنج می‌برم، أرجی: سپری می‌کنم.

۵ - سحق سربال: پیراهن کهنه، السّب: عمامه، عافت: ناپسند دانستند، الظل: سایه و در اینجا خود شخص مراد است، لمح: دید، المنافثة: گفتگو، حمدل: الحمد لله گفت، شمت: شاد شد، جواب "یرحمک الله" نشنید تا شاد شود، أخرد: به خاطر تحقیر ساکت شد (نه به خاطر شرم).



مقامه نخست، به سبب فقر و بی چیزی، خود عازم سفر به صنعاء شده بود. او گاه تاجر و غنی است و برای تجارت سفر می‌کند «إِسْتَبْضَعْتُ فِي بَعْضِ أَسْفَارِي الْقَنْدَ وَ قَصَدْتُ بِهِ سَمَرْقَنْدَ وَ كُنْتُ يَوْمَئِذٍ قَوْيَمَ الشَّطَّاطِ جُمُومَ النَّشَاطِ» (همان، ج ۳، ص ۷۳) و گاه به شخصی ادیب و ادب دوست و یا یار قاضی و همدم والی بدل می‌شود. این حالت ادامه پیدا می‌کند تا اینکه در مقامه بصریه، وی نیز تغییر می‌کند؛ دیگر برای مال دنیا و خوشی‌های آن سفر نمی‌کند، بلکه سفر وی، برای جستجوی انسان کامل است و به خاطر کمال انسانیت به سروج، سفر می‌کند. یعنی در پایان مقامه آخر، شخصیتی نیست که در مقامه نخست بوده است. همه این تغییرات در حقیقت تغییر دیدگاه‌هاست که منجر به تغییرات ظاهری می‌شود. تلاش وی برای بی اعتنا نبودن نسبت به سرنوشت و اعمال هم‌نوع، نمونه‌ای از آن است: «أَلَمْ يَأْنِ لَكَ يَا شَيْخَنَا أَنْ تُقْلَعَ عَنِ الْخَنَا.» شخصیت راوی، شخصیتی فرعی، بی مقدار و تنها مأمور روایت داستان نیست بلکه آزادی عمل و عقیده دارد، اظهار نظر و نتیجه‌گیری می‌کند، احساسات و افکار را ارائه می‌دهد.

تنها مقامه مستقلی که حارث در آن پویا به حساب می‌آید، مقامه بکره است که حارث در پایان آن متحول می‌شود و نسبت به آغاز مقامه تغییر می‌کند و در پایان قانع می‌شود که علم چندان سودمند نیست بلکه در پاره‌ای مواقع ثروت بهتر از علم نیز هست.

حارث جز در برخی مقامات (مثل معریه، اسکندرانیه و رحبیه) تنها راوی صرف نیست بلکه در بسیاری از مقامات در حادثه شرکت دارد. او چه در طرف مقابل ابوزید باشد چه همراه او، پیوسته از حیل‌های او گریزان است و او را ملامت می‌کند: «أَيَكُونُ ذَاكَ خَيْرَكَ وَ هَذَا مَخْبِرَكَ»، «... يَا عُدِيَّ نَفْسِهِ وَ عُيْبِدَ فَلْسِهِ أَعْدَدْتَ لِلْقَوْمِ حَلْوِي أَمْ بَلْوِي؟» (همان، ج ۳، ص ۱۰۵) «بُعْدًا لَكَ يَا شَيْخَ النَّارِ وَ زَامِلَةَ الْعَارِ، فَمَا مَثَلُكَ فِي طُلَاوَةِ عَلَانِيَتِكَ وَ خُبْتِ نَيْتِكَ، إِلَّا مَثَلُ رَوْثٍ مُفَضَّضٍ، أَوْ كَنْيْفٍ مُبَيَّضٍ.» (همان، ج ۱، ص ۲۲۸) گاه چنان در صحنه‌ها حضور پیدا

۱ - قويم الشطاط: میان اندام، جموم النشاط: پر قدرت و چابک.

۲ - عُذِيَّ: مصغر عدو است.

۳ - الزامله: حمل کننده، طلاوة العلانية: حسن ظاهر، الروث: پشگل، المففض: نقره اندود، الكنيف: توال.

می‌کند که گویی مترصد شکار لحظه‌هاست «فَوَلَّجْتُ غَابَةَ الْجَمْعِ لِأَسْبَرِ مَجْلِبَةَ الدَّمْعِ»، «فَاتَّبَعْتُهُ مُوَارِيًا عَنْهُ عِيَانِي»، «فَكَلَّفْتُ لَهُمْ بِاسْتِنْبَاطِ السَّرِّ الْمَرْمُوزِ وَ نَهَضْتُ أَقْفُوَ أَثَرَ الْعَجُوزِ» (همان، ج ۲، ص ۴۶) و یا جز او کسی وجود ندارد که شخصیت‌ها به او مراجعه کنند؛ زیرا بعد از ابوزید، تنها شخصیتی است که برای جمع، تصمیم می‌گیرد و یا برای شناسایی ابوزید اقدام می‌کند. زمانی که فقط راوی است، کمتر از افکار و نیت دیگر شخصیت‌ها با خبر است اما زمانی که در حوادث نقش دارد، اطلاعات بیشتری را در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

از نگاهی دیگر می‌توان حارث را شخصیت همراز<sup>۲</sup> دانست؛ زیرا او تنها شخصیتی است که ابوزید با اعتماد کامل، اسرار خود را برای او باز گو می‌کند و حقایق وجودی خود را نزدش آشکار می‌سازد.

۲-۱-۲- شخصیت ابوزید سروجی: شخصیت اصلی و مهم‌ترین شخصیت حوادث مقامات است. پیوسته بعد از آنکه حارث، چه آشنا و چه نا آشنا، او را می‌بیند، شخصیت پردازی<sup>۳</sup> او شروع می‌شود. شخصیتی است که همیشه در مقامات مختلف، چهره عوض می‌کند. ابوزید، پیری ژنده پوش است «فَدَخَلَ ذُو... هَيْئَةٍ رَثَّةٍ» (همان، ج ۱، ص ۴۶) «... شَخْصٌ عَلَيْهِ سَمَلٌ» (همان، ج ۱، ص ۶۵)، «شَيْخًا عَلَيْهِ سَحْقُ سِرْبَالٍ وَ سَبْءُ بَالٍ» که در لباس افراد مختلفی مثل واعظ، شاعر، ادیب، فقیه، نحوی، بلد راه، دعا نویس، رمال، شاکي و بسیاری از شخصیت‌های رایج عصر حریری در می‌آید تا به این وسیله، به

۱ - الإستنباط: استخراج.

۲ - شخصیتی فرعی است که مورد اعتماد شخصیت اصلی است و رازها با او در میان گذاشته می‌شود. (جمال میرصادقی، عناصر داستان، ص ۷۰)

۳ - خلق شخصیت‌هایی با جلوه واقعی است که کیفیت روانی و اخلاقی آنها در گفتار و کردارشان وجود دارد و به دیگر سخن یعنی «حاصل جمع تمام خصایص قابل مشاهده و درک یک فرد انسانی و هر آنچه که بتوان با دقت در زندگی شخصیت از او فهمید. مثل: سن، هوش، تمایلات و...» (جمال میرصادقی، عناصر داستان، ص ۸ و ادبیات داستان، ص ۲۹۹، رابرت مک کی، داستان، ساختار و سبک و اصول، ترجمه محمد گذرآبادی دسئ. خسروژحس. سجدسشخذخ

۴ - الرثة: کهنه و فرسوده.

۵ - السمل: لباس کهنه.

مقصود خود برسد. او غالباً شرط ادب و احترام را بجا می‌آورد، حتی زمانی که با حيله به هدف خود دست می‌یابد، با کمال احترام از طرف مقابل قدردانی می‌کند. «فَوَيْبٌ (ابوزید) فِي الْجَوَابِ وَ شَكَرَهُ شُكْرَ الرَّوْضِ لِلْسَّحَابِ» (همان، ج ۲، ص ۱۳۸)، «فَقَابَلَا الصُّنْعَ بِشُكْرِ نَشْرًا أُرْدِيَّتُهُ وَ أَدْيَا بِهِ دَيْتَهُ». (همان، ج ۲، ص ۵۵) با اینکه حيله گر است و گدایی می‌کند اما در برابر توهین بر می‌آشوبد، زمانی که مورد بی حرمتی واقع می‌شود وقار و متانت خود را حفظ می‌کند و خود را نمی‌بازد (مثل مقامات فراتیه، قطيعيه و ملطيه): «أَلْفَيْنَا بِهَا شَيْخًا عَلَيْهِ سَحْقٌ سِرْبَالٍ وَ سِبْجٌ بِالِ فَعَاثَتِ الْجَمَاعَةُ مَحْضَرُهُ ... فَلَمَّا لَمِحَ مِنَّا اسْتِثْقَالَ ظِلِّهِ وَ اسْتِثْرَادَ طَلِّهِ تَعَرَّضَ لِلْمُنَافَاةِ فَصُمَّتْ وَ حَمِدَلَّ بَعْدَ أَنْ عَطَسَ فَمَا شُمَّتْ فَأَخْرَدَ يَنْظُرُ فِيمَا آلَتْ حَالُهُ ... إِي أَنِ اعْتَرَضَ ذِكْرُ الْكِنَابَتَيْنِ وَ فَضْلِهِمَا وَ تَبْيَانِ أَفْضَلِهِمَا ... فَقَالَ الشَّيْخُ: لَقَدْ أَكْثَرْتُمْ يَا قَوْمَ اللَّعْطِ وَ أَثَرْتُمْ الصَّوَابَ وَ الْعَلَطَ وَ إِنْ جَلِيَّةَ الْحُكْمِ عِنْدِي .....

..... فَخَطَبُوا مِنْهُ الْوُدَّ وَ بَدَلُوا لَهُ الْوُجْدَ فَرَعَبَ عَنِ الْأَلْفَةِ وَ لَمْ يَرْغَبْ فِي التُّحْمَةِ وَ قَالَ: أَمَا بَعْدَ أَنْ سَحَقْتُمْ حَقِّي لِأَجْلِ سَحَقْتُمْ بَالِي لِإِخْلَاقِ سِرْبَالِي فَمَا أَرَاكُمْ إِلَّا بِالْعَيْنِ السَّخِينَةِ وَ لَا لَكُمْ مِنِّي إِلَّا صُحْبَةُ السَّفِينَةِ...». (همان، ج ۲، صص ۱۹۹، ۱۹۲، ۱۸۹)

مقامه حرامیه، تنها مقامه‌ای است که ابوزید با لباس کهنه و مندرس و به صورت طفیلی، بر جمع وارد نمی‌شود بلکه سیاحی است که برای تفریح و سرگرمی، سفر می‌کند: «مَا زِلْتُ مُذْ رَحَلْتُ عَنِّي وَ ارْتَحَلْتُ عَنْ عَرْسِي وَ عَرْسِي أَحِنُّ إِلَى عِيَانِ الْبَصْرَةِ...»، همان، ج ۴، ص ۲۲۶) وارد مسجد می‌شود و نماز می‌گذارد و کسی هم از او کناره نمی‌گیرد اما مثل همیشه مترصد فرصت برای هدف گیری است تا شکار خود را صید کند «نَاجِحِي نَفْسِي: يَا أَبَا زَيْدٍ هَذِهِ نُهْزَةٌ صَيْدٍ فَشَمِّرْ عَنْ يَدٍ وَ أَيِّدْ». (همان، ج ۴، ص ۲۳۸) گویا این مقامه، نقطه انطلاق و بازنشستگی او از وضعیت سابق و میل به سوی مقامه بصریه و توبه و کمال است؛ زیرا شخصیت اصلی این مقامه (شخصیتی غیر از حارث و ابوزید) نیز از

۱ - الأردية: جمع رداء، نشرا أرديته: زیاد تشکر کردند.

۲ - اللغظ: سر و صدا، الجلیة: بیان و توضیح، الوجد: مال موجود، سحقتم: پایمال کردید، تغییر دادید، کسفتم بالی: نا امیدم کردید، السخينة: اندوهگین و گریان.

۳ - العنس: شتر قوی، العرس و الغرس: زن و فرزند، العیان، معاینه: تماشا.

۴ - النهزة: فرصت.

کارهای ناشایست گذشته، دست برداشته و توبه کرده است و حضور او در مسجد به جهت دادن کفاره گناهان است.

ابوزید، شخصی حيله‌گر است که از آب، کره می‌گیرد اما دارای سرشت و طینت پاک است، حيله‌های او به سبب بستر مساعد محیط و افراد آن است. فرصت طلبی او نیز به علت ضعف ادبی، علمی، اخلاقی و یا به خاطر عقاید افراطی و عادات خرافی مخاطبان اوست که زمینه را برای سوء استفاده او فراهم می‌سازند. گاه متعصب نسبت به ناموس خود است و گاه چندان برای آن اهمیت قائل نیست.<sup>۱</sup>

ابوزید، شخصیت اصلی و پای ثابت مقامات و اپیزودهای آن است و همواره خود را با شرایط، وفق می‌دهد و در ستیز با شرایط موجود، در نمی‌ماند. تنها جایی که تقریباً از مقصود باز می‌ماند، در اپیزود مقامه بکره است.<sup>۲</sup>

ابوزید در بیشتر مقامات - به عنوان یک مقامه مستقل - ایستا<sup>۳</sup> است و تحولی نمی‌پذیرد اما در برخی مقامات پویاست که به پویایی او در کل مقامات می‌افزاید، چنان که در مقامات نصیبیه و رقطاع آمده است. در مقامه واسطیه، وقتی که به حاضران حلوا می‌دهد، حارث را از خوردن آن باز می‌دارد؛ زیرا از قبل، حلوا را مسموم کرده است «ثُمَّ أَحْضَرَ الْحُلُوءَ ... وَ كِدْتُ أَهْوِي بِيَدِي إِلَيْهَا فَزَجَرَنِي عَنِ الْمُؤَاكَلَةِ وَأَنْهَضَنِي لِلْمَنَاوَلَةِ» (همان، ج ۳، ص ۱۰۴). در مقامه وبریه، بعد از آنکه به حارث خیانت کرد و اسبش را دزدید، کمی مروت به خرج می‌دهد و برمی‌گردد تا او را از بیابان نجات دهد و زمانی که او را با

۱ - در مقامه سنجاریه حتی نسبت به کنیز خود نیز حساس است و حاضر نیست کسی او را ببیند. اما در مقامه رحبیه پسر خود را طعمه قاضی قرار می‌دهد تا به وسیله او از قاضی اخاذی کند «هُوَ فِي النَّسَبِ فَرَحِي وَ فِي الْمَكْتَسَبِ فَخِي»، یا در مقامه رملیه به خاطر پول، اجازه می‌دهد اختلاف زندگی زناشویی و حتی برخی مسائل ریز آن خیلی راحت نزد قاضی برای همگان فاش شود.

۲ - از پیرمرد رودست می‌خورد، گمان می‌کند که پیرمرد شتر او را پیدا کرده است در حالیکه بعد از درگیری و دادخواهی نزد قاضی پیرمرد به او می‌فهماند که لنگه کفشی را یافته است.

۳ - شخصیت ایستا: (سخش‌خ‌حسحذاخ‌دش‌حشث) شخصیتی که از اول تا آخر داستان، تحولی در رفتار او روی نمی‌دهد و حوادث بر آن تأثیر نمی‌گذارد و یا اندک تأثیر می‌گذارد. شخصیت در پایان همان است که در آغاز بود.

۴ - زجر: منع کرد، آنهض: بلند کرد، المناوله: پذیرایی.

شتر دزد، درگیر می‌بیند، به کمک او می‌آید و با شتر دزد، درگیر می‌شود؛ لذا تحول او در این مقامات و تغییر از حالتی در یک مقامه به حالتی دیگر در مقامه‌ای دیگر، حکایت از پویایی او در مقامات به عنوان یک کل دارد. او از مقامه اول تا مقامه پنجاهم، حالت‌های مختلفی می‌پذیرد، شیوه‌های گدایی او نیز بر اساس شخصیت وی تغییر می‌کند، تا جایی که، در مقامه رقطاع و بصریه از گدایی دست می‌کشد و بخشنده می‌شود. نقطه اوج تحول او نیز در مقامه بصریه است؛ حارث را به خانه دعوت می‌کند و از او پذیرایی می‌نماید، یکباره پشت پا بر همه گذشته می‌زند و زندگی تازه و زاهدانه‌ای را شروع می‌کند، از دنیا می‌برد و به آخرت روی می‌آورد:

«فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اسْتَشَنَّ الْأَدِيمُ وَ تَأَوَّدَ الْقَوِيمُ وَ اسْتَنَارَ اللَّيْلُ الْبُهِيمُ فَلَيْسَ إِلَّا النَّدْمُ إِنْ نَفَعَ وَ تَرْقِيعُ الْخَرْقِ الَّذِي قَدْ اتَّسَعَ وَ كُنْتُ رُؤِيْتُ مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُسْنَدَةِ وَ الْآثَارِ الْمُعْتَمَدَةِ أَنَّ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فِي كُلِّ يَوْمٍ نَظْرَةٌ وَ أَنَّ سِلَاحَ النَّاسِ كُلِّهِمُ الْحَدِيدُ وَ سِلَاحُكُمْ الْأُدْعِيَّةُ وَ التَّوْحِيدُ، فَقَصَدْتُكُمْ أَنْضِي الرَّوَاحِلَ وَ أَطْوِي الْمَرَاحِلَ حَتَّى قُمْتُ هَذَا الْمَقَامَ لَدَيْكُمْ، وَ لَا مَنَ لِي عَلَيْكُمْ؛ إِذْ مَا سَعَيْتُ إِلَّا فِي حَاجَتِي، وَ لَا تَعَبْتُ إِلَّا لِرَاحَتِي، وَ لَسْتُ أَبْغِي أُعْطِيَتَكُمْ، بَلْ أَسْتَدْعِي أُدْعِيَتَكُمْ، وَ لَا أَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ؛ بَلْ أَسْتَنْزِلُ سْؤَالَكُمْ فَادْعُوا اللَّهَ بِتَوْفِيقِي لِلْمَتَابِ وَ الْإِعْدَادِ لِلْمَابِ فَإِنَّهُ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ، مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ، وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ. ثُمَّ أَنْشَدَ:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ ذُنُوبٍ      أَفْرَطْتُ فِيهِنَّ وَ اعْتَدَيْتُ  
 كَمْ خُضْتُ بِحَرَ الضَّلَالِ جَهْلًا      وَ رُحْتُ فِي الْغَيِّ وَ اغْتَدَيْتُ...<sup>۱</sup>

(همان، ج ۴، صص ۲۵۸-۲۶۰)

این شخصیت، در این مقامه، چنان مستقل عمل می‌کند که گویا دست حریری را می‌گیرد و به دنبال خود می‌کشد تا خود، وقایع را ببیند و به زبان حارث بنویسد. ابوزید در همه مقامات، پر رنگ‌تر از حارث نمایان می‌شود؛ زیرا ارائه درونمایه مقامات بر عهده اوست.

۱ - استشن: خشک و کهنه و ترکیده شد، تأود القويم: بدن راست خم شد، استنار الليل البهيم: کنایه از سفید شدن موی سیاه، الرواحل: شتران، استنزل: به نرمی می‌خواهم.

حریری، دو شخصیت اصلی (حارث و ابوزید) را برای دو هدف متفاوت به کار می‌گیرد؛ زمانی که می‌خواهد صمیمیت و یکرنگی را ارائه دهد و یا ذهنیات، تجربیات، احساسات و ادراکات خود را به ظهور برساند، شخصیت حارث را وارد صحنه می‌کند اما زمانی که می‌خواهد قدرت لغوی و زبان آوری خود را به نمایش بگذارد، ابوزید را وارد صحنه می‌کند؛ زیرا این دو شخصیت، توان و قابلیت‌های ویژه خود را دارند و از انجام دادن کار طرف دیگر عاجزند و یا برای خواننده قابل قبول نیستند. حریری به وسیله این دو شخصیت، سیر تحول و پویایی و جایگاه اجتماعی آنها و نیز وضعیت جامعه خود را به نمایش می‌گذارد.

شخصیت‌های اصلی مقامات در مقامات به عنوان یک کل، شخصیت‌های پیچیده‌ای<sup>۱</sup> هستند چون تک بعدی نیستند؛ از یک سو نماینده افراد هم طیف جامعه خود هستند و از سوی دیگر دارای صفات و خصوصیات منحصر به فردند که رفتار و کنش و واکنش آنها به راحتی پیش بینی پذیر نیست. بنابر این نه فوق العاده عادی هستند که کسل کننده باشند و نه استثنایی که باور ناپذیر. شرط همه اینها اینست که مقامات به عنوان یک کل در نظر گرفته شود نه تک تک مقامات به صورت مستقل.

## ۲-۲- شخصیت‌های فرعی

<sup>۱</sup> - شخصیت جامع (الشخصیة المعقدة): (سحشخحسحذا خژشژث) شخصیتی پیچیده و دارای ابعاد بسیار است و به شیوه‌ای متقاعد کننده، خواننده را با شگفتی روبرو می‌کند. در ابتدای داستان پنهان است و به تدریج ظاهر می‌شود و با تغییر و پیشرفت حوادث پیش می‌رود. (شخصیت ابوزید معمولاً در ابتدای برخی مقامات پنهان است و به تدریج خود را معرفی می‌کند و با حرکت حادثه ساده مقامه پیش می‌رود، و گاه چنان خوب عمل می‌کند که آینده قابل حدس نیست مثل مقامه واسطیه یا دمشقیه) شخصیت جامع باید بتواند به شیوه قانع کننده‌ای خواننده را با شگفتی روبرو کند. اگر او را با تعجب روبرو نکند ساده است ولی اگر موجب شگفتی شود اما قانع نکند ساده‌ای است که تظاهر به جامع بودن می‌کند. محمد یوسف نجم در فن القصه و محمد زغلول سلام در دراسات فی القصه العربیة الحدیثه این چهار نوع شخصیت را در دو نوع «المسطحة او البسیطة و النامیه او المعقدة» دسته بندی کرده‌اند. (محمد زغلول سلام، دراسات فی القصه العربیة الحدیثه، منشأه المعارف، الاسکندریه، مصر، لا تا، ص ۱۹ و میرصادقی، عناصر داستان، ص ۱۱۴. محمد یوسف نجم، السابق، ص ۱۰۴ و ای. ام. فورستر، جنبه های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، چ ۴، ۱۳۶۹، ص ۸۴)

شخصیت‌های فرعی، معمولاً کسانی هستند که ابوزید را به سبب ظاهر نا مطلوب و فقیرانه او، طرد می‌کنند اما با قدرت بیان ابوزید و کلام ساحر او، مسحور و مفتون ابوزید می‌شوند و در نهایت اندوهگین و حسرت به دل از فراق و جدایی او، باقی می‌مانند.

شخصیت‌های فرعی، مبهم و نا آشنا رها نشده‌اند، این شخصیت‌ها به ویژه سیاهی لشکرها که در غالب مقامات حضور دارند، فقط با توصیف مستقیم و ضعیف راوی ارائه شده‌اند؛ زیرا عملی از آنها سر نمی‌زند و یا عمل آنها کافی یا مؤثر نیست که معرف شخصیت فاعل خود باشد. این توصیف مستقیم، هم ویژگی‌های ظاهری آنها و هم خلقیات و خصوصیات درونی آنها را در بر می‌گیرد: «فَرَأَفْتُ صَحْبًا قَدْ شَقُّوا عَصَا الشَّقَاقِ وَ ارْتَضَعُوا أَفَاقِيَّ الْوَفَاقِ حَتَّى لَاحُوا كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ فِي الْإِسْتِوَاءِ وَ كَالنَّفْسِ الْوَاحِدَةِ فِي التَّنَامِ الْأَهْوَاءِ وَ كُنَّا مَعَ ذَلِكَ نَسِيرُ النَّجَاءِ وَ لَانْرَحُلُ إِلَّا كُلُّهُ هَوَجَاءٌ وَ إِذَا نَزَلْنَا مِنْزِلًا أَوْ وَرَدْنَا مِنْهَلًا اخْتَلَسْنَا اللَّبْثَ وَ لَمْ نُظِلِّ الْمَكْتَبَ...» (همان، ج ۱، ص ۷۸)، «... مَشِيخَةً مِنَ الشُّعْرَاءِ لَا يَعْلُقُ لَهُمْ مَبَارٍ بَعْبَارٍ وَ لَا يَجْرِي مَعَهُمْ مُمَارٍ فِي مِضْمَارٍ...»<sup>۱</sup> (همان، ج ۲، ص ۳۸) «فَأَوْمَأَ إِلَيَّ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ بِأَهْرَةِ السُّفُورِ ظَاهِرَةِ النَّفُورِ ..... فَلَمَّا حَضَرَ الْقَاضِي وَ كَانَ مِمَّنْ يَرِي فَضْلَ الْإِمْسَاكِ وَ يَضُنُّ بِنِفَائَةِ السُّوَاكِ...»<sup>۲</sup> (همان، ج ۴، ص ۳۳)، «... فَإِذَا أَهْلُهُ أَفْرَادٌ وَ الْعَائِجُ إِلَيْهِمْ مُفَادٌ وَ بَيْنَمَا نَحْنُ فِي فُكَاهَةِ أَطْرَبَ مِنَ الْأَغَارِيدِ وَ أَطِيبَ مِنَ حَلَبِ الْعِنَاقِيدِ إِذْ احْتَفَّ بِنَا ذُو طِمْرَيْنِ قَدْ كَادَ يُنَاهِزُ الْعُمُرَيْنِ فَحَبَّأَ بِلِسَانِ طَلِيقٍ وَ أَبَانَ إِبَانَةَ مَنْطِقٍ ثُمَّ احْتَبَى حُبُوهَ الْمُتَتَدِينِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ فَازْدَرَاهُ الْقَوْمُ لَطِمْرِيهِ وَ نَسُوا أَنَّ الْمَرْءَ بِأَصْغَرِيهِ وَ أَخَذُوا يَتَدَاعَوْنَ فَصَلَ الْخِطَابِ وَ يَعْتَدُونَ عَوْدَهُ مِنْ الْأَحْطَابِ وَ هُوَ لَا يَفِيضُ بِكَلِمَةٍ وَ لَا يُبَيِّنُ عَنْ سِمَةٍ إِلَيَّ أَنْ سَبَرَ قَرَائِحَهُمْ وَ خَبَرَ شَائِلَهُمْ وَ رَاجِحَهُمْ...»<sup>۳</sup> (همان، ج ۳، ص ۱۹۸)

۱ - یعلق: نمی‌رسد، مبار: رقیب، الممار: مجادله کننده، مضمار: میدان، زمینه.

۲ - ظاهره السفور: نقاب از چهره باز کرده، زیبا و دلربا، ظاهره النفور: گریزان، رمنده.

۳ - العائج: رونده، المفاد: بهره‌مند، إحتف: پیوست، یناهز: نزدیک می‌شد، العمرین: ۸۰ سالگی، گویا اینکه انسان از کودکی تا ۴۰ سالگی در رشد و قدرت است و از چهل سالگی رو به ضعف می‌رود چون ۴۰ سالگی اوج است و بعد از آن ضعف شروع می‌شود پس ۴۰ حد وسط است و که کامل آن ۸۰ می‌شود، منطق: فصیح، إحتبی: نشست

گفت و گوی چندانی نیز از طرف این شخصیت‌های فرعی صورت نمی‌گیرد که بازگو کننده خصوصیات و ویژگی‌های آنها باشد؛ با این حال حریری، گاه برای معرفی یا ارائه آنها، از شیوه غیر مستقیم گفت و گو نیز بهره می‌جوید: پسر ابوزید، در مقامه کوفیه در گفت و گو با ابوزید ناشناس، خود را این چنین معرفی می‌کند: «... وَلَكِنْ يَا فَتَى مَا اسْمُكَ فَقَدْ فَتَنَنِي فَهَمْكُ؟ فَقَالَ: اسْمِي زَيْدٌ وَ مَنْشِي فَيْدٌ وَ وَرَدْتُ هَذِهِ الْمَدْرَةَ أُمْسٍ مَعَ أُخْوَالِي مِنْ بَنِي عَبَسٍ...»<sup>۱</sup> (همان، ج ۱، ص ۱۰۴) و یا قاضی از طریق گفت و گو، هنگامی که به حاضران در مجلس می‌گوید: «... وَ قَالَ (القاضي): قَدْ أَشْرَبَ حَسِي وَنَبَأَنِي حَدْسِي أَنَّهُمَا صَاحِبَا دَهَاءٍ لَاحْضَمَا ادَّعَاءٍ، فَكَيْفَ السَّبِيلُ إِلَي سَبْرِهِمَا؟»<sup>۲</sup> (همان، ج ۱، ص ۱۵۸) مثلاً به تیزهوشی خود اشاره می‌کند. این گفت و گوها، زمانی که به صورت جمعی از طرف شخصیت‌های فرعی انجام می‌گیرد، به صیغه متکلم مع الغیر از طرف حارث ارائه می‌شود: «فَلَمَّا أَجْمَعْنَا عَلَي التَّوْدِيْعِ قُلْنَا لَهُ: أَلَمْ تَرَ إِلَي هَذَا الْيَوْمِ الْبَدِيْعِ كَيْفَ بَدَأَ صُبْحُهُ فَمَطْرِيْرًا وَ مُسِيْرًا مُسْتَنْبِرًا...»<sup>۳</sup> (همان، ج ۲، ص ۱۵۴)، «...فَقَبِلْنَا اعْتِذَارَهُ وَ قَبَلْنَا عَذَارَهُ وَ قُلْنَا لَهُ: قَدْ مَأْ وَ قَدَّتِ النَّمِيْمَةُ خَيْرَ الْبَشَرِ حَتَّى انْتَشَرَ عَنْ حَمَالَةَ الْحَطْبِ مَا انْتَشَرَ...»<sup>۴</sup> (همان، ج ۲، ص ۱۳۱)

برخی از شخصیت‌های فرعی عبارتند از: غلام یا شاگرد ابوزید که در آخر مقامه نخست، ظاهر می‌شود تا ابوزید را به حارث معرفی کند، پسر ابوزید که از آموخته‌ها و دانسته‌های پیشین به خوبی استفاده می‌کند مثلاً در مقامه شعریه، زمانی که می‌خواهد رضایت شیخ را جلب کند، کرنش می‌کند و خود را -ولو به فرض- مجرم و گناهکار نشان می‌دهد و نصایح شیخ را که به او گفته بود، گوشزد می‌کند تا نتیجه را به نفع خود رقم بزند؛ همسر ابوزید -چنان که در مقامات برقعیدیه و رملیه دوم آمده است- با آنکه

و دستها را دور زانوها حلقه کرد، المنتدین: اهل مجلس، الأصغرین: زبان و دل، يتداعون: گفتگو کردند، يعتدون عوده من الأحطاب: خوب او را بد شمردند، سبر و خبر: آزمود، الشائل: ناقص، الراجح: کامل.

۱ - فید: سرزمینی بین مکه و بغداد، المدره: سرزمین و منطقه.

۲ - أشرب: وارد شد، الدهاء: زیرکی و مهارت،

۳ - أجمعنا: تصمیم گرفتیم، البديع: عجیب، القمطير: تاریک و گرفته، المسی: غروب، المستنیر:

درخشان.

۴ - وقدت: به درد آورد، حمالة الحطب: ام جمیل بنت حرب.



شخصیتی فرعی است، همپای شخصیت اصلی ابوزید، حرکت می‌کند و تا درجه شخصیت اصلی ارتقا می‌یابد. این شخصیت‌ها، در مقاماتی که حارث فقط راوی داستان است، در جایگاه شخصیت اصلی ایفای نقش می‌کنند.

شخصیت‌های فرعی مقامات، اغلب شخصیت‌های ساده‌ای<sup>۱</sup> هستند که پیوسته رفتار ثابتی را از خود نشان می‌دهند. شگفتی‌ای را برای خواننده ایجاد نمی‌کنند و تأثیر چندانی نیز در حادثه و روند آن ندارند اما ساده مطلق نیستند بلکه گاه باعث ایجاد درگیری یا بحران می‌شوند که معمولاً در تقابل با ابوزید است، اما این درگیری، گاه با حارث است، چنان که در مقامه زبیدیه، پسر ابوزید و در مقامه وبریه، شتر دزد با حارث درگیر می‌شوند.

### ۳- شیوه‌های شخصیت پردازی در مقامات حریری (characterization)

حریری، شخصیت‌های خود و تغییر شخصیتی آنها را از مردم عادی جامعه خود برگزیده است اما از طیف خاصی که بیشتر مد نظر او بود و نسبت به مردم جامعه، از توجه بیشتری برخوردار بودند، استفاده کرد و صفات و ویژگی‌های آنها را در شخصیت‌پردازی به کار بست. شخصیت‌های حریری، دارای قدرت و آزادی انسان‌های واقعی هستند؛ زیرا آزادی عمل و گفتار دارند و به اختیار خود و به اقتضای شرایط داستان حرکت می‌کنند و حریری فقط نگارنده وضعیت و فعل و انفعالات آنها و گاه القاء کننده شیوه تکلم آنهاست.

یکی از ویژگی‌های شخصیت خوب، چنان که در بحث "شخصیت و اهمیت آن" اشاره شد، این است که "شخصیت‌ها باید دارای رفتار و اخلاق ثابت باشند" و این

---

۱ - المسطحه او البسيطة (Flat Character): بر اساس یک فکر و اندیشه یا کیفیت، ساخته می‌شود و تک بعدی است، «هرگز باعث تعجب و شگفتی نمی‌شود، ویژگی مشخصی را نشان می‌دهد (خوب یا بد) و برای ساختن یا معرفی او نیازی به تحلیل و تفسیر نیست.» البته دارای مزایایی نیز هست از جمله اینکه «به سهولت باز شناخته می‌شود و دیگر اینکه به آسانی یادآوری می‌شود چون در اثر شرایط و اوضاع موجود تغییر نکرده بلکه در خلال آنها حرکت کرده است.» (ادوارد مورگان فورستر، پیشین، ص ۷۳. محمد زغلول سلام، السابق، ص ۱۷)

ثبات می‌تواند در پیچیده بودن و چند بعدی بودن آنها نیز حاکم باشد. شخصیت‌های اصلی مقامات نیز دارای رفتار و اخلاق ثابت هستند و تغییر رفتار آنها دارای دلیل یا توجیه است. اعمال و رفتار و حتی گفتار آنها دارای انگیزه و دلیل است و تصادفی یا خود سرانه و بدون توجیه نیست. هیچ یک از آنها نیز نمونه مطلق خوبی یا بدی نیستند بلکه ترکیبی از کلیه صفات انسان عادی و معمولی هستند. مثلاً مهم‌ترین شخصیت مقامه یعنی ابوزید، هم می‌خندد و هم می‌گرید، هم نماز می‌گذارد و دعا می‌کند و هم می‌فریبد و شراب می‌خورد و در پایان نیز توبه می‌کند و زاهد می‌شود. غالباً به سبب فقری که گریبان‌گیر اوست، همه حتی حارث را هم می‌فریبد اما زمانی که بی‌نیاز و غنی شده است دست بخشنده نیز دارد، چنان که در مقامه رقطاع، هم نامه و هم چیزی از اموالی را که به دست آورده است به حارث می‌بخشد. شخصیت حارث نیز چنین است، گاه فقیر است گاه تاجر، گاه از نیرنگ ابوزید متاثر می‌شود و گاه به خاطر خودخواهی، از شخصیت فقیر و ناشناس ابوزید اکراه دارد.

حریری، از شیوه واقع‌گرایی، برای شخصیت پردازی سود جسته است. همه حرکات و سکنات را بر اساس واقعیت جامعه و آمیزه‌ای از خیال، ارائه داده است. وی شخصیت‌ها را، هم نماینده طبقه‌ای خاص از جامعه معرفی کرده است مثل قاضی، والی، مسافر، برده، بازاری، طبقه گدایان و .... و هم شخصیت‌هایی که دارای ویژگی‌ها و صفات مخصوص به خود هستند. بنابر این، شخصیت‌ها، انسان‌هایی کاملاً اجتماعی و ساخته و پرداخته شرایط مشخص جامعه خود هستند.

حریری در شخصیت پردازی، از توجه به ظواهر اشخاص، به ویژه شخصیت ابوزید، غافل نمانده است. اما چون تک تک مقامات، مجال پرداختن به جزئیات اشخاص را نداشتند، لذا این جزئیات را در کل مقامات به تدریج آورده است که برخی از آنها در زیر می‌آید:

حارث بلند قد و دونده است «وَأَنَا ذُو شَطَاطٍ يَحْكِي الصَّعْدَةَ وَ اشْتَدَادٍ يَبْدُرُ بِنَاتِ صَعْدَةَ» (همان، ج ۳، ص ۲۲۳)، در مقامات کوفیه (همان، ج ۱، ص ۹۷) و مغربیه (همان، ج ۲، ص ۸۸) غلام دارد «فَبَعَثْتُ غَلَامِي لِاحْضَارِهِ» (همان، ج ۴، ص ۲۰۸). عاشق وطن است؛ زیرا زمانی که در مقامه عمانیه، شرایط برای یک زندگی خوب، فراهم شد، باز ترجیح داد که به زادگاهش برگردد (همان، ج ۴، ص ۳۲). گاه بزرگ قافله و دارای خدم و حشم است، به راحتی مکونات خود را در اختیار خواننده قرار نمی‌دهد، دیندار، مقید به نماز اول وقت، مخالف نیرنگ، اما کمی مغرور و برتری طلب است و به خاطر سفرهای زیاد خود را "اولی التجارب" خطاب می‌کند.

ابوزید از قبیله غسان و متولد سروج، حساس و زود رنج، تند مزاج و پرخاشگر اما نازک دل و لطیف است که زود اشک می‌ریزد. گدایی بخشنده است نه بخیل. دارای ریش کوتاه و پر پشت «ذُو لِحْيَةٍ كَثَّةٍ» (همان، ج ۱، ص ۴۴)، سیل «وَمَسَحَ سَبَلْتَهُ» (همان، ج ۳، ص ۱۱۶)، زانوهای ضمخت و خشن «فَجَعَلْنَا الشَّيْخُ عَلِي تَفْنَاتِهِ» (همان، ج ۴، ص ۱۷۳)، نظافت و حسن منظر و سیاست و تدبیر «يَتَحَلَّى بِرُؤَاةٍ وَ رِوَايَةٍ وَ مُدَارَاةٍ وَ دِرَايَةٍ» (همان، ج ۱، ص ۴۱)، دندان‌های زرد «فُجِحَ قَلْبِهِ» (همان، ج ۳، ص ۴۳) و «أَنْبِيَاهِ الصُّفْرِ» (همان، ج ۴، ص ۱۱۱) و گاه بوی بد است «وَسُهْوَكَةَ رِيَاءٍ» (همان، ج ۳، ص ۲۰۱). فقط یک پسر دارد که تنها وارث اوست «وَأَنَّ قَرَعَهُ الَّذِي أَنْشَأَهُ وَ لَا وَارثَ سِوَاهُ» (همان، ج ۳، ص ۱۹۳)، در مقامه شیرازیه حوالی ۸۰ سال سن دارد «قَدْ كَانَ يُنَاهِزُ الْعُمَرَيْنِ» (همان، ج ۳، ص ۱۹۹) که در مقامه ساسانیه به سن ۹۳ سالگی می‌رسد «حِينَ نَاهَزَ الْقَبْضَةَ» (همان، ج ۴، ص ۲۴۲) دو زن دارد یکی پیر در مقامه برقعیدیه (همان، ج ۱، ص ۱۳۴) و دیگری جوان در مقامه رملیه دوم. (همان، ج ۴، ص ۱۶۹) رئیس و بزرگ قبیله ساسانیه است و در اواخر عمر، برای خود، ولی عهد

۱ - شطاط: بلندی قد، الصعدة: نیزه، اشتداد: دویدن، یبدر: مسابقه می‌دهد، بنات صعده: گور خر.

۲ - جئا: دو زانو نشستن.

۳ - قَرَعَهُ در نسخه‌های دیگر قَرَعُهُ آمده است.

۴ - در مقامه شیرازیه، عمر را دو نیمه کرده است نیمه اول تا ۴۰ سالگی در رشد و نیمه دوم تا ۸۰ سالگی در رکود و بالاتر از آن افزایش نقصان است.

۵ - قبضة در علم حساب بر عدد ۹۳ دلالت دارد.

انتخاب می‌کند «وَأَنْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَلِيِّ عَهْدِي وَ كَبَشُ الْكُتَيْبَةِ السَّاسَانِيَّةِ مِنْ بَعْدِي.» (همان، ج ۴، ۲۴۲) زیرک است و هیچ‌گاه در نمی‌ماند بلکه همیشه گلیم خود را از آب بیرون می‌کشد و از معرکه می‌گریزد. با همه‌ی حيله‌گری‌ها، در برخورد با خانواده، صادقانه عمل می‌کند.

حریری، گاه با اجلال و تقدیس و گاه با خشونت و حقارت، به شخصیت‌ها نگاه می‌کند تا هم والا مقامی انسان را نشان دهد و هم اثر سخت و خشن جامعه یا دشمنی طبقات بر یکدیگر را نمایان سازد.

اشاره شده است که شخصیت‌ها، اشخاص ساخته شده در داستان و آفریده‌ی ذهن و خیال نویسنده هستند که می‌توانند انسان، حیوان و یا هر چیز دیگر چون فکر و اندیشه، رسم و سنت، خصلت فردی و یا نیروهای طبیعی یا اجتماعی و... باشند. حال باید دید که چگونگی حضور آنها در داستان به چه کیفیت است و چگونه پرداخته می‌شوند. شخصیت‌ها در مقامات حریری، به دو شیوه‌ی مستقیم<sup>۲</sup> و غیر مستقیم<sup>۳</sup> ارائه می‌شوند. در شیوه‌ی مستقیم، هم با توصیفات حارث و هم با توصیفات خودشان، معرفی می‌شوند.

۱ - الکبش: رئیس و حامی، الکتیبه: لشکر، ارتش و در اینجا گروه.

۲ - روش مستقیم (الطريقة المباشرة أو التحليلية) ارائه شخصیت‌ها، صریح و با استفاده از شرح و توضیح انجام می‌گیرد. شخصیت‌ها از خارج ترسیم می‌شوند، عواطف و انگیزه‌ها و افکار و احساسات آنها توضیح داده می‌شود و رک و صریح تجزیه و تحلیل می‌شوند. نویسنده، یا خود مستقیماً این کار را انجام می‌دهد و یا از زاویه دید شخصی دیگر در داستان انجام می‌دهد. مزیت این شیوه اینست که واضح و روشن است و خواننده خیلی زود شخصیت را می‌شناسد اما معایبی نیز دارد و آن اینکه چون شخصیت نقش، بازی نمی‌کند داستان به مقاله شبیه می‌شود و از لحاظ عاطفی نیز مخاطب را متقاعد نمی‌کند لذا یک توضیح خواهد بود نه ارائه شخصیت. (ر.ک: جمال میرصادقی، عناصر داستان، ص ۹۲-۸۷، محسن سلیمانی، پیشین، ص ۴۷، حسن سلیمانی، پیشین، ص ۴۴-۴۵ محمد یوسف نجم، السابق، ص ۹۸، احمد امین، السابق، ص ۱۲۲، پیتر وستلند، پیشین، ص ۱۴۰)

۳ - طریقه غیر مباحثه، او الطریقه التمثیلیة: معرفی شخصیت از طریق عمل آنها با کمی شرح و تفسیر و یا بدون آن صورت می‌گیرد. نویسنده خود را کنار می‌کشد تا به شخصیت فرصت دهد که با گفتار و رفتار، خود را معرفی کند یعنی خواننده خود پی به چگونگی شخصیت او در گفتار و رفتارش ببرد که گاه با کمی شرح و توصیف صفات شخصیت نیز همراه است. گاهی هم شخصیت درون افراد بدون تعبیر و تفسیر با نمایش اعمال و

در شیوه غیر مستقیم، اساساً با اعمال و رفتار و گفتار خود، معرفی می‌شوند تا خواننده با تکیه بر فهم و ادراکات خویش، آنها را بشناسد.

در شخصیت پردازی، این حریری نیست که آنها را به عمل و عکس العمل وا می‌دارد بلکه در بسیاری موارد، آزادی عمل دارند و آن گونه که خود می‌خواهند و شرایطشان اقتضا می‌کند، عمل می‌کنند. هیچ یک از شخصیت‌ها از مدار واقعیت خارج نشده‌اند، همه زمینی هستند و اعمال و رفتار آنها با متن و عمل داستانی و انگیزه‌های آنها هماهنگی دارد.

نوع شخصیت‌هایی که حریری برای مقامات انتخاب می‌کند، کاملاً با متن و محتوای آن تناسب دارد، چنان که در مقامه قهقهریه، طرف مقابل ابوزید را گروهی جوان قرار می‌دهد تا به سبب ناپختگی، خیلی زود، شیفته زبان بازی ابوزید شده، به وجد بیایند و هر چه را که دارند، به او ببخشند.

در مقامه وبریه، ابوزید، شیخ خطاب شده است اما از ضعف و رخوت پیری او خبری نیست بلکه خیلی سرحال و قوی نیز هست، حتی قوی‌تر از حارث که جوان است؛ زیرا حارث را از دست شتر دزد نجات می‌دهد. این قدرت و توانایی ابوزید با زمان جوانی حارث مطابقت دارد؛ زیرا در آن وقت، ابوزید هنوز به ضعف پیری نرسیده بود اما در مقاماتی که حارث خود را مسن‌تر معرفی می‌کند، ابوزید را با ضعف جسمی توصیف می‌کند، یعنی فاصله زمانی و رشد شخصیت‌ها رعایت شده است.

شخصیت‌ها و محتوای داستانی مقامات تا حد زیادی با هم تناسب دارند. چنان که در مقامه رملیه دوم اختلاف سنی بین ابوزید پیر و زن جوان او، توجیه کننده نوع

---

کشمکشهای ذهنی و عواطف درونی معرفی می‌گردد تا خواننده غیر مستقیم او را بشناسد. نقد جدید نیز بیشتر این شیوه را ترجیح می‌دهد زیرا شخصیت خودش باید از داخل، خود را آشکار سازد تا تعبیری دقیقتر از خود و تأثیری قویتر بر خواننده داشته باشد. ( ر.ک: جمال میرصادقی، عناصر داستان، ص ۹۳-۸۷، محسن سلیمانی، پیشین، ص ۴۷، حسن سلیمانی، پیشین، ص ۴۴، محمد یوسف نجم، السابق، ص ۹۸، احمد امین، السابق، ص ۱۲۲، پتروستلند، شیوه های داستان نویسی، ترجمه محمد حسین عباسپور تمیجانی، نشر مینا، چ ۱، ۱۳۷۱، ص

شکایت آنها است؛ چرا که پیر مرد، توانایی کمتری برای تحرکات و تمایلات جنسی دارد و زن جوان، پر قدرت و پر شور است و ابوزید پیر، او را قانع نمی‌کند. جوان بودن زن باعث می‌شود که زود فریب مأمور قاضی را بخورد و به خاطر وعده‌ی دروغین او، قصد برگشت نزد قاضی کند اما پیر کار آزموده و با تجربه، می‌فهمد و مانع زن می‌شود. زن جوان زیبا در لباسی کهنه و فرسوده نمایش داده می‌شود تا هم رحم و شفقت قاضی را برانگیزد و هم سلیطه‌گری و وقاحت او را هنگام شکایت، توجیه کند که چنین چهره‌هایی معمولاً خود القاء کننده‌ی چنان حالتی هستند و بدون حیا بر شوهر می‌آشوبند. مقاماتی که حریری، شخصیت‌های بیشتری را در آن جای داده است، از جنبه‌ی داستانی قوی‌تری برخوردار هستند (مقامه‌ی سنجاریه).

علت استفاده محدود از شخصیت، توسط حریری این است که فضای محدود مقامات، امکان و ظرفیت حرکت و تکاپوی زیاد شخصیت‌های متعدد را ندارد و حریری برای مراعات این ویژگی مقامات، از آوردن شخصیت‌های متعدد امتناع ورزیده است و شخصیت‌ها را به صورت پرداخته شده وارد صحنه کرده است.

#### ۴- پروتوتیپ<sup>۱</sup> (پیش شخصیت) شخصیت‌ها در داستان‌های مقامات حریری

نویسنده قبل از شروع داستان و شخصیت پردازی در آن، با استفاده از قریحه و قوه‌ی تخیل خود، منابعی را از محیط اطراف خود می‌گیرد<sup>۲</sup> خواه واقعی باشد یا خیالی و خواه مادی باشد یا معنوی و با توجه به موضوع و پیام داستان و موقعیت و شرایط آن به پرورش منابع می‌پردازد. یکی از آن منابع شخصیت‌ها هستند که به آنها پروتوتیپ یا پیش شخصیت گفته می‌شود.

پیش شخصیت نمونه‌ی اولیه‌ای است که با جریان ذهن و نیروی خلاقه‌ی نویسنده، برخورد می‌کند که حاصل این برخورد و رویارویی، خلق شخصیت توسط نویسنده

<sup>۱</sup> Proto Type -

<sup>۲</sup> - محمد یوسف نجم این مطلب را در فن القصه ص ۹۰ چنین بیان می‌کند: شخصیت با غلبه قوه خیال بر شخصیتی از شخصیت‌های زنده موجود در محیط اطراف ساخته می‌شود.

است. اما قدرت نفوذ تخیل نویسنده در پیش شخصیت، بسیار زیاد است. گاه نویسنده برای خلق یک شخصیت از چند نمونه اولیه سود می‌جوید و از مجموع آنها یک شخصیت واحد را خلق می‌کند که دارای برخی از ویژگیهای آنها باشد و گاه زمان و مکان آنها را برای شخصیت خود عوض می‌کند و گاهی نیز ممکن است که نویسنده با فراتر نهد و نمونه‌های خود را یک وضعیت یا ماجرای زندگی یا یک فلسفه و طرز تفکر قرار دهد و حتی خود را نمونه اولیه‌اش قرار دهد. گاهی هم طبقه‌های اجتماعی در دوره‌های خاص و گاهی ویژگی‌های عمومی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانی افراد در یک طبقه، نمونه اولیه نویسنده قرار می‌گیرند اما این نمونه‌ها با وجود داشتن ویژگی‌های عام، هنگام تبدیل شدن به شخصیت، دارای ویژگی‌های منحصر به فرد انسانی می‌شوند. یعنی به عنوان یک انسان واقعی عمل می‌کنند (دقیقیان، صص ۶۰، ۶۳، ۱۰۳).

این محصول جدید یعنی شخصیت متناسب و مطابق با سلیقه و اندیشه نویسنده و طرح کلی اثر، طی فرایندی ایجاد می‌شود که در آن نویسنده با مشاهده و تجربه، فکر اولیه شخصیتش را پیدا می‌کند و با آن، طرح اولیه شخصیت را ترسیم می‌کند و صفات و ویژگی‌های ثابتی را برایش در نظر می‌گیرد. سپس خصوصیات متضاد یا غیر منطقی یا متناقض نما را که می‌تواند ناشی از طبقه اجتماعی یا اقتصادی یا طرز برخورد و رفتار و یا طرز رویارویی با مشکلات و یا حتی تضاد روانی و عاطفی باشد، به آن می‌افزاید تا واقعی جلوه کند و برای عمق بخشیدن به او، خصوصیات عاطفی و اصول ارزشی و طرز برخورد و رفتارش را به او می‌دهد و به خاطر سبب شخصیت، خاص و منحصر به فرد شود تا خود را یک شخصیت واقعی نشان دهد، او را دارای خصوصیات جزئی می‌کند و به این ترتیب، شخصیتی کامل و قابل قبول ارائه می‌گردد (سینگر، صص ۱۱۵-۱۱۷).

حریری، شخصیت‌های مقامات را نساخته است بلکه کشف کرده است؛ چون پیش از مقامات، وجود داشتند، چنان که «الیزابت بوئن نیز به کشف شخصیت معتقد است نه ساخت آن. (بهشتی، صص ۳۵)

پروتوتیپ شخصیت‌های مقامات را نباید در یکی دو نفر خلاصه کرد. گر چه گفته شده که حریری، شخصیت ابوزید را از پیری زنده پوش که وارد مسجد بنی حرام شده بود و خود را ابوزید از منطقه سروج معرفی کرده بود، گرفته است. برخی معتقدند که او، ابوزید را از یک نحوی (مطهر بن سالار) که دوست و شاگردش بوده، گرفته است (حموی، ج ۱، ص ۶۳) و شخصیت حارث بن همام را از شخصیت خودش ساخته و پرداخته است؛ (حموی، ج ۱، ص ۶۵) زیرا حارث مثل حریری ادیب و ادب دوست است و از حضور در مجالس ادبی و سرگرم شدن با لغز و چیستان لذت می‌برد و علاوه بر این، مانند حریری با بزرگانی چون قاضی، والی، حاکم و غیره نشست و برخاست دارد.

با وجود حقایق فوق باید اذعان داشت که حریری تمام شخصیت‌های خود را از هر آنچه که در جامعه خود دیده و شنیده و انتقاد کرده بود، ساخته است. پرتوتیپ شخصیت‌های حریری، جامعه عباسی عصر او و میراث علمی و ادبی و فرهنگی خود او است.<sup>۱</sup> از هر چه و هر جا که توانسته، عضوی (فیزیکی، ذهنی، عاطفی، علمی، ...) گرفته است و با آنها شخصیت‌های خود را شکل داده است. «ویژگی برجسته و ممتاز شخصیت‌های او مانند داستان‌های نوین، این است که زنده، واقعی و برگرفته از زمانه خود هستند.» (نجم، ص ۹۲) لذا اختصاص دادن یکی یا دو پرتوتیپ به شخصیت‌های حریری، کاری عبث خواهد بود، اما می‌توان برخی پرتوتیپ‌ها را مؤثرتر و برخی دیگر را ضعیف‌تر و کم تأثیرتر معرفی کرد.

## نتیجه‌گیری

---

۱ - از جمله شخصیت‌هایی که می‌توان آنها را پرتوتیپ شخصیت‌های حریری دانست، شخصیت‌های مقامات همدانی است که حریری از آن تقلید کرده است. می‌توان حارث بن همام را برگرفته از عیسی بن هشام و ابوزید را برگرفته از ابو الفتح اسکندری دانست.



شخصیت‌های مقامات حریری در طول مقامات هویت پیدا می‌کند؛ از مقامه نخست، مقامه صنعانیه، شخصیت پردازی و حرکت رو به رشد شخصیت‌ها شروع می‌شود و در آخرین مقامه، مقامه بصریه، به کمال می‌رسد.

شخصیت‌های اصلی مقامات حریری، دارای هویت مشخصی هستند و خواننده، آنها را با اسم و خصوصیات ویژه می‌شناسد. این شخصیت‌ها از مقامه نخست تا مقامه آخر، ویژگی ثابت و رو به رشد دارند هر چند که این ویژگی، گاه دارای رکود است اما حرکت شخصیتی آنها تا مقامه آخر که به کمال می‌رسد، بدون تغییر است.

حریری در شخصیت پردازی هم از روش مستقیم تحلیلی استفاده کرده است هم از روش غیر مستقیم و بدون شرح و توضیح، اما به سبب محدودیت هر یک از مقامات، بیشتر از شیوه مستقیم بهره جسته است. او پیوسته گفت و گو را نیز با آن همراه کرده است تا ضعف هر یک از شیوه‌ها به ویژه شیوه مستقیم، از این طریق جبران شود؛ لذا شخصیت‌ها خود نیز در صحنه‌ها و حوادث حضور فعال پیدا می‌کنند. این همان ویژگی‌ای است که مقامات حریری را از افسانه‌ها و اسطوره‌های کهن جدا می‌کند و تا حد زیادی به داستان‌های نوین نزدیک می‌سازد.

حریری در شخصیت پردازی، علاوه بر گفت و گو، از قدرت تخیل خواننده نیز استفاده کرده است و در کنار آن توصیفات و ویژگی‌های ظاهری شخصیت‌ها را بر اساس نیاز هر داستان و صحنه‌های آن، به تدریج آورده است.

حریری در شخصیت پردازی دو هدف را دنبال می‌کند؛ هم در پی نمایش روند تحول و شکل‌گیری شخصیت‌ها و جایگاهشان در اجتماع است و هم ابعاد مختلف اجتماعی فرهنگی جامعه عصر خود را عرضه می‌کند. بنا بر این، این شخصیت‌ها کلی و تیبی نیستند؛ هر چند نماینده طبقه خاصی از جامعه عباسی هستند اما هر کدام ویژگی فردی و انسانی خاص خود را دارند.

- ۱- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، وفيات الأعیان و أبناء الزمان، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۴.
- ۲- امین، احمد، النقد الادبی، لجنة التألیف والترجمة و النشر، القاهرة، ۱۹۵۲.
- ۳- البستانی، بطرس، ادباء العرب، دار نظیر عبود، لا تا، لا نا.
- ۴- بهشتی، الهه، عوامل داستان، انتشارات برگ، چ ۱، ۱۳۷۵.
- ۵- التونجی، محمد، المعجم المفصل فی الادب، دار الکتب العلمیة، بیروت، ط ۲، ۱۹۹۹.
- ۶- الجوینی، مصطفی الصاوی، التصوير الاجتماعی فی مقامات الحریری، مجله مجمع اللغة العربیة، ج ۳۰، نوامبر ۱۹۷۲.
- ۷- حکیم، توفیق، فن الاداب، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۹۷۳.
- ۸- حموی، یاقوت، معجم الأدباء، تحقیق احمد فرید رفاعی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ط ۲، ۱۹۸۸.
- ۹- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مرواید، چ ۳، ۱۳۷۸.
- ۱۰- دانشنامه ایرانیکا، ادبیات داستانی در ایران زمین، ترجمه پیمان متین، انتشارات امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۸۲.
- ۱۱- دقیقیان، شیرین دخت، منشأ شخصیت در ادبیات داستانی، انتشارات نویسنده، چ اول، ۱۳۷۱.
- ۱۲- سلام، محمد زغلول، دراسات فی القصة العربیة الحدیثة، منشأ المعارف، الاسکندریة، مصر، لا تا.
- ۱۳- سلیمان، موسی، الأدب القصصی عند العرب، دار الکتب اللبنانی، ط ۵، ۱۹۸۳.
- ۱۴- سلیمان، موسی، القصص اللغوی و الفلسفی، دار الکتب اللبنانی، مکتبه المدرسه، ط ۱، ۱۹۸۵.
- ۱۵- سلیمانی، حسن، ادبیات داستانی، ساختار، صدا و معنی، رهنما، چ ۱، ۱۳۷۸.
- ۱۶- سلیمانی، محسن، تأملی دیگر در باب داستان، انتشارات حوزه هنری، چ ۴، ۱۳۶۸.
- ۱۷- سینگر، لیندا، خلق شخصیت‌های ماندگار، ترجمه عباس اکبری، سروش، چ ۲، ۱۳۸۰.
- ۱۸- الشریسی، ابوالعباس، شرح مقامات الحریری البصری، المکتبه الثقافیة، بیروت، إشراف علی الطبع: محمد عبد المنعم خفاجی، لا تا.
- ۱۹- ضیف، شوقی، تاریخ الأدب العربی، عصر دول و إمارات (مصر)، دار المعارف، ط ۲، لا تا.
- ۲۰- ضیف، شوقی، فن المقامه، دار المعارف، القاهرة، ط ۵، لا تا.
- ۲۱- ضیف، شوقی، الفن و مذاهبه فی النثر العربی، دار المعارف، قاهره، ط ۸، لا تا.
- ۲۲- عوض، یوسف نور، فن المقامه بین المشرق و المغرب، دار القلم، بیروت، ط ۱، ۱۹۷۹.

- ۲۳- غنیمی هلال، محمد، الادب المقارن، نهضة مصر، ۲۰۰۱، ط ۳، ۲۰۰۱ م.
- ۲۴- الفاخوری، حنا، الجامع فی تاریخ الادب العربی، دار ذوی القربی، ط ۱، ۱۴۲۲ق.
- ۲۵- فلکی، محمود، روایت داستان؛ تئوری‌های پایه‌ای داستان نویسی، نشر بازتاب نگار، چ ۱، ۱۳۸۲.
- ۲۶- فورستر، ای. ام، جنبه های رمان، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، چ ۴، ۱۳۶۹.
- ۲۷- گودینی، محمد علی، فرهنگ و ادب، گودینی در نشست نقد و بررسی «سیلوانا»، خبرگزاری مهر.  
[www.mehrnews.com](http://www.mehrnews.com)
- ۲۸- الموفی، ناصر عبد الرازق، القصة العربیة ... عصر الإبداع، دار النشر للجامعات، مصر، ط ۳، ۱۹۹۷.
- ۲۹- میرصادقی، جمال، ادبیات داستانی، انتشارات علمی، ۱۳۷۶.
- ۳۰- میرصادقی، جمال، عناصر داستان، انتشارات سخن، چ ۴، ۱۳۸۰.
- ۳۱- مک کی، رابرت، داستان، ساختار و سبک و اصول، ترجمه محمد گذرآبادی.
- ۳۲- [chawshar.panjare.org](http://chawshar.panjare.org)
- ۳۳- نجم، یوسف، فن القصة، دار الثقافة، بیروت، ط ۷، ۱۹۷۹.
- ۳۴- ۱. طه ندا، الادب المقارن، دار النهضة، بیروت، ۱۹۹۱.
- ۳۵- وزارت فرهنگ و آموزش عالی، آشنایی با مفاهیم ادبیات داستانی، نقش جهان هنر، چ ۱، ۱۳۷۸.
- ۳۶- وستلند، پیتر، شیوه های داستان نویسی، ترجمه محمد حسین عباسپور تمیجانی، نشر مینا، چ ۱، ۱۳۷۱

## الشخصية و طرق رسمها في مقامات الحريري

الدكتور فيروز حريري

استاذ اللغة العربية و آدابها بجامعة طهران

محمد حسين كاكوئي

ماجستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة تربية مدرس

### الملخص:

تُشيرُ هذه الدراسةُ إلى أنَّ الشَّخصيَّةَ في مقاماتِ الحريريِّ عنصرٌ رئيسٌ و محورُ المقاماتِ كلها. الشَّخصيَّاتُ الأصليَّةُ تبدو ثابتةً في الأغلبِ من المقاماتِ ولكنَّ يُمكنُ اعتبارها كشخصيَّاتٍ ناميةٍ حسبَ رُقيها و تغييراتها الفكريَّةِ و المعنويَّةِ و الاعتقاديَّةِ و الفيزيائيَّةِ، من المقامةِ الأولى حتَّى المقامةِ الأخيرةِ، كقصةِ طويلةٍ. الشَّخصيَّاتُ الفرعيَّةُ في هذه المقاماتِ شخصيَّاتٌ بسيطةٌ و ثابتةٌ قلما تنمو كشخصيَّةٍ أصليَّةٍ و تلعبُ دوراً بدَّلاً. هذا الاهتمامُ بالشَّخصيَّةِ و الأهميَّةُ لها قد جعلتا مقاماتِ الحريريِّ قصةَ الشَّخصيَّاتِ.

المفردات الرئيسية: الشَّخصيَّة، المقامات، الحريريِّ